

بحران کومه و راه حل بورژوازی کرد

همه از شکست می گویند. ده سال پیش منصور حکمت از شکست "حزب کمونیست ایران" در سازمان دادن جنبش کارگری سخن گفت و برای محفل جمع و جورتر خود نام "حزب کمونیست کارگری" را انتخاب کرد. ۸ سال بعد جمع زیادی از همراهان "حکمت" و رشکستگی "حزب کمونیست کارگری" را همه جا فریاد کردند. این روزها عبدالله مهتدی نیز از شکست حزبی گفتگو می کند که در طول ده سال اخیر همه سیاستها و خطوط کارش با دخالت هر چه مؤثرتر خود او تعیین می شده است. همه راست می گویند اما همه این راستگويان دروغ میگویند. آنان زیر فشار واقعیتهاى جاری غیرقابل انکار به شکست سازمان سیاسی خود اعتراف کرده و اعتراف می کنند اما در تحلیل این شکستها به عوامفریبی متوسل می گردند. هیچیک از اینان در نقد گذشته سیاسی تشکیلاتش به سوسیالیسم و به مسائل اساسی و مبرم جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نظر ندارد. تحلیل همگی فاقد خمیرمایه رادیکال کمونیستی است. هیچکدام ریشه واقعی شکستها را با نگاهی کمونیستی و کارگری نمی کاوند. آنان راست میگویند زمانی که به بن بست قطعی فعالیتهای تشکیلاتی و سیاسی تا کنونی خود اذعان میکنند اما عوامفریبی مینمایند زمانی که اذهان کمونیستها و طبقه کارگر را از تماس با ریشه های واقعی بن بستها و شکستها باز میدارند. نقد این عده بر کارنامه گذشته سیاسی سازمانشان نقدی بورژوائی، گمراه کننده، و واپسگراست. سرانجام و محصول سیاسی و عملی این نقد و انتقادات نیز برای همگان به وضوح قابل فهم است. تداوم دکه داری سیاسی در شمایی دیگر، انفعال و دست کشیدن از مبارزه سیاسی و بالاخره همسویی علنی و عملی با اپوزیسیونهای درونی دولتهای سرمایه داری، عبدالله مهتدی و همراهان شق اخیر را برگزیده اند. فشرده حرفهای آنها این است که پروژه تشکیل "حزب کمونیست ایران" توسط "کمونیستها" در بیست سال پیش اساساً امری اشتباه، بی سرانجام و محکوم به شکست بوده است. جماعت کُرد متشکل در این حزب باید از کُرد بودن خود و نه از کمونیست بودنش عزیمت می کرد. اینان باید کومه پیشین را به مثابه طرفی برای پیگیری مطالبات اصلاحی توده های کرد و حل مسأله ملی کردستان حراست میکردند و کارگران و زحمتکشان کرد را حول همین اهداف بر گرد کومه ای که فقط این هدفها را نمایندگی می کرد سازمان می دادند. تمامی حرفهای عبدالله مهتدی در همین عبارت ساده بالا قابل اختصار است او بی هیچ حجبی در برابر صدها عضو و هوادار و دوستدار کومه که تا چندی قبل وی را بعنوان مدافع کمونیسم و انترناسیونالیسم کارگری یا انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر عزت می کرده اند!! اعلام می دارد که:

"نام و قالب حزب کمونیست دیگر ظرفی نیست که بتواند اهداف ما را چه در سطح سراسری و چه در سطح کردستان پیش ببرد. مهتدی و سایر نویسندگان قطعنامه کنفرانس در پی این استنتاج ادامه می دهند که:

"ادامه وضع موجود در سطح کردستان که از چندین سال پیش به حال خود باقی است نیز جز تداوم رکود و گردن نهادن به يك پروسه حاشیه ای شدن تدریجی نتیجه ای ندارد و چه بسا در واقع به معنای از دست رفتن و ضایع کردن فرصت ها و شانسهای بزرگی که جریان سوسیالیستی و رادیکال کومه می تواند در آینده داشته باشد و تلف کردن سرمایه سیاسی که این جریان طی سه دهه تلاش خود موفق به خلق و گردآوری آن شده است، خواهد بود. بعلاوه تغییرات اجتماعی و سیاسی و فرهنگی سالهای اخیر در ایران و در کردستان طوری است که تشکیلات موجود صرفاً با قالبها و روشهای تاکنونی و با ظرفیت هائی که تا کنون از خود نشان داده است قادر به جوابگویی آن نمی باشد."

و سرانجام نویسندگان قطعنامه حکم آخرین خویش را صادر میکنند و می گویند که:

"فعالیت تحت نام حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان حزب کمونیست ایران موضوعیت خود را از دست داده است و لذا باید دور جدیدی از فعالیت تحت نام کومه را آغاز کرد"

عبدالله مهتدی هیچ توضیحی پیرامون عوامل و علل واقعی شکست "حزب کمونیست ایران" نمی دهد، محتوای این شکست را مطلقاً تشریح نمی کند، او

بطور عربیان خطاب به کارگر کرد و هواداران تشکیلاتش میگوید که نام و نشان کمونیست بر تشکیلات موجود سیاسی آنان بسیار دست و پاگیر است!! و به پیگیری اهداف مورد نظر وی سخت لطمه وارد می سازد اما برای کارگر کرد و توده هوادار کمونیسم اصلاً توضیح نمی دهد که چرا با تغییر نام حزب کمونیست به کومله همه این بن بستها در هم می شکند!! و همه معضلات گشوده می شود!! نویسندگان قطعنامه به همان اندازه که در اعلام بن بست سازمانشان زیر نام و عنوان کمونیسم مصرند و صراحت دارند در مورد اینکه کنار نهادن اسم و نشان کمونیسم چه گشایشی قرار است در سرنوشت آنان پدید آرد مهر سکوت بر لب می زنند. مهتدی و همراهان همچنین از تحولات سه سال اخیر جامعه ایران، ضرورت اثرپذیری کومله از این تغییرات و تأثیر این رخدادها در سمت دادن ایشان به اتخاذ سیاستهای نوین!! با جسارت اسم می برند اما در مورد محتوای این تحولات از یکسو و مضمون واقعی تغییراتی که قرار است بر پایه تصمیمات تازه!! آنان بر آینده کومله و کارگر کرد یا غیرکرد تحمیل شود فقط نجوا می کنند. در يك کلام قطعنامه های کنفرانس در رابطه با اعلام بن بست کمونیسم و شکست جنبش کمونیستی طبقه کارگر بسیار دست و دل باز است اما در باره این مسأله اساسی که حزب ایشان در گذشته چه کرده، چه چیز بطور واقعی در بن بست قرار گرفته و مضمون عینی و اجتماعی بدیل پیشنهادی آنان برای کار آتی چیست سکوت مطلق اختیار می کنند. شباهت بسیار زیادی بین گرد و خاک راه اندازی مهتدی و شرکاء در تبلیغ شکست کمونیسم!! با دستاویز قرار دادن پیشینه "حزب کمونیست ایران" در سال ۲۰۰۰ و جار و جنجال شریرائه بورژوازی جهانی علیه کمونیسم و پرولتاریا در سال ۱۹۹۰ با توسل به شکست اردوگاه شوروی وجود دارد. بورژوازی در جدال با کمونیسم از درونمایه مشترکی تبعیت میکند. به هر حال مهتدی و نویسندگان قطعنامه کنفرانس پیرامون اینکه چه چیز بطور واقعی شکست خورده است و آنان می خواهند چه چیز را واقعاً جایگزین فعالیت های شکست خورده پیشین نمایند، همچنین اینکه آنها تحت چه شرائطی و با وقوع کدام رخدادها در اندیشه این جایگزینی افتاده اند، سکوت اختیار نموده اند و اگر کلامی هم بر زبان آورده اند بسیار عامفریبانه است. درست به همین دلیل وظیفه کمونیستهاست که پرده را بالا بزنند و آنچه را که آنان کتمان کرده و طرح نموده اند برای توده های کارگر کرد و کل طبقه کارگر ایران و کارگران همه جای دنیا توضیح دهند. این يك وظیفه روتین کمونیستی است که من نیز به سهم خود تلاش در انجام آن دارم. مسائل عمده قابل طرح در این زمینه بطور خیلی مختصر به شرح زیر است.

۱. آنچه به بن بست رسیده نه "حزب کمونیست ایران" بودن حزب کمونیست و نه کمونیست بودن تشکیلات کومله یا "حزب کمونیست ایران"، بلکه بر عکس کمونیستی نبودن و سوسیال رفرمیستی بودن کل برنامه و خط مشی عملی حزب کمونیست و کومله است. این سوسیال رفرمیسم و راه حل بورژوازی غلبه بر بیحقوقی ها و استثمار یا ادبار و مشقات سرمایه داری است که تاریخاً و عملاً در بن بست قرار گرفته است. تاریخ ۲۰ ساله "حزب کمونیست ایران" لحظه ای از تاریخ چندین دهه يك جنبش سیاسی آرمانگرایانه است که در سرتاسر جهان به نام چپ زیر لوای کمونیسم و با دعوی رهبری انقلابات کارگری اعلام هویت نموده است اما مطلقاً دست اندرکار سازمان دادن جنبش لغو کار مزدوری طبقه کارگر جهانی نبوده است. سوسیالیسم این جنبش عملاً سرمایه داری دولتی صاف و ساده و بعضاً يك مسلک و مرام و آرمان متناظر با نقد عقیدتی ماوراء زمینی سرمایه داری است که باز هم در دنیای واقع و در محتوای پراتیک جاری این چپ در رابطه با جنبش کارگری، بالاخره به همان سرمایه داری دولتی سر در می آورد. نگاه این چپ به تاریخ، به تحولات تاریخی، به مبارزه طبقات، به انسان، به نقش انسانها در تاریخ و به فرایند آمادگی طبقه کارگر برای لغو بردگی مزدی آمیخته مغشوشی از ایدالیسم هگلی و ماده گرایی نوع باخ، در ستیز آشکار با ماتریالیسم تاریخی مارکس و نهایتاً نگاه انتقادی میلیتانت یا مسالمت جویانه رفرمیستی به نظام سرمایه داری است. این چپ در هیچ کجا برنامه ریزی سوسیالیستی تولید و کار یا شرائط زیست مدنی و اجتماعی انسانها را موضوع واقعی راه حل و برنامه پیکار اجتماعی خود نساخته است و در هیچ نقطه ای الگرناتیو سوسیالیستی خود را با این مشخصات و مؤلفه ها پرچم جنبش اعتراض کارگران علیه سرمایه داری نکرده است. چپ در غیاب چنین راه حلی و در شرائطی که سوسیالیسم خود را به مثابه عینیتی اقتصادی، مدنی، سیاسی اجتماعی در برابر عینیت موجود کاپیتالیستی قرار نداده است ظرفیت تسری و توسعه نقد کمونیستی سرمایه داری به آگاهی و دانش طبقاتی پرولتاریا و به سلاح مادی پیکار این طبقه علیه سرمایه را نیز بطور کامل فاقد بوده است و اساساً نقدش بر نظام سرمایه داری از دایره اتوپی بافیهای مریخی و آرمانگراییهای مکتبی بی محتوا فراتر نرفته است. جنبش کارگری جهانی در کنار چپی که این چنین خیالباف، بی راه حل و رفرمیست بوده است، به بیان دیگر در خلاء يك راه حل کنکرت و شفاف کمونیستی به مبارزه خود با بورژوازی ادامه داده است، علیه استثمار و ستم بورژوازی جنگیده است، انقلاب کرده است رژیمهایی را سرنگون ساخته و دولتهایی را مستقر نموده است اما طبیعتاً و به همان دلایل اساسی بالا از پیگیری اهداف سوسیالیستی و سازماندهی اعتراض خویش علیه اساس بردگی مزدی عاجز مانده است. شکستهای تا حال جنبش کارگری و چپ دنیا در طول سده بیستم شکست جنبشهایی بی دورنما، گسسته از ریل واقعی پیکار کمونیستی، رفرمیست، اتوپی گرا، فاقد راه حل روشن طبقاتی، بدون شعارها و مطالبات متناظر با تعرض طبقاتی علیه کار مزدوری، بی نصیب از تحزب کمونیستی راستین و سازمانیابی توده ای شورائی است. عبدالله مهتدی و همراهان به چنین جنبشی تعلق داشته اند و اینک در تندپیچ شکست تاریخی این جنبش آویختن به ماشین دولتی سرمایه، همسوئی با حاکمان نظم کاپیتالیستی، تسویه حساب علنی و آشکار با نام و نشان کمونیسم را بستر تداوم کارکرد یا فعالیت سیاسی خود می یابند.

حزب کمونیست آقای مهتدی در طول ۲۰ سال موجودیت سیاسی اش هیچ گامی در زمینه سازماندهی جنبش لغو کار مزدوری توده های کارگر کرد و

غیرکرد بر نداشته است. با اینکه در قلمرو کردستان از يك نفوذ اجتماعی نسبی در میان توده های کارگر و فرودست منطقه برخوردار بوده است، اما هیچگاه حتی در بهترین شرایط اعتلا و تعرض جنبش کارگری باز هم برای به میدان کشیدن کارگران علیه طبقه بورژوازی و دولت سرمایه داری بر محور تسویه حساب با مالکیت خصوصی کاپیتالیستی هیچ تلاش سنجیده و سازمانیافته ای بعمل نیاورده است. تشکیل شوراهای کارگری در کارخانه و مزرعه و هر عرصه دیگر کار و زیست را مضمون فعالیت خود در میان توده های کارگر کرد قرار نداده و برنامه ریزی کار و تولید توسط شوراهای کارگری و با دخالت خلاق آحاد کارگران را در جنبش جاری طبقه کارگر در کردستان و خارج کردستان تبلیغ ننموده است. "حزب کمونیست" تحت رهبری آقای مهتدی تمامی بود و نبود سیاسی اش را از بدو تأسیس تا امروز در مجرد تبلیغ سرنگونی جمهوری اسلامی و متشکل ساختن مردم ناراضی کرد علیه رژیم اسلامی خلاصه کرده و تازه همین حد از ابراز وجود سیاسی و عملی را با انبوهی از توهم پراکنی های متراکم ناسیونالیستی به هم تنیده است. کار روتین کمونیستی در روایت مهتدی و رهبران حزب به تلاش برای متشکل ساختن توده های معترض کرد علیه ستم ملی و بسیج آنان حول مسأله حق تعیین سرنوشت تعبیر گردیده است. سازماندهی توده ای طبقه کارگر حول راه حل کنکرت سوسیالیستی جای خود را به تشکیل نیروی پیشمرگه برای رویارویی خشک و خالی نظامی با رژیم اسلامی سپرده است. حزب بجای آنکه ستاد هماهنگی جنبش شورائی کارگران برای لغو مالکیت خصوصی بر مراکز تولید و کار باشد به نیروئی برای جلب افکار مردم ناراضی علیه دیکتاتوری و خفقان و ستم ملی ترجمه شده است. سرنگونی رژیم اسلامی بجای آنکه دستور کار جنبش شورائی سوسیالیستی توده های کارگر با هدف محو هر گونه دولت و استقرار سازمان کار و مدنیت کمونیستی باشد بصورت دورنمایی برای رفع ستم ملی و بقدرت رسیدن حزب تجسم یافته است. در يك کلام تشکیلاتی بنام حزب کمونیست می کوشیده است تا مردم کرد را علیه يك رژیم سیاسی و برای سرنگونی این رژیم بسیج نماید بدون اینکه سازمان دادن اعتراض کارگران بر محور تعرض مستقیم سوسیالیستی علیه تمامی وجوه موجودیت کاپیتالیستی در همه عرصه های کار و زیست را مطمح نظر داشته باشد. آنچه که امروز دقیقاً به بن بست رسیده و بطور فاحش شکست خورده است جنبش مقابله جوئی خشک و خالی نظامی با رژیم اسلامی بدون راه حل شفاف سوسیالیستی و بدون خط مشی عملی پیکار کمونیستی یا بدون تعرض مستقیم سازمانیافته شورائی و سوسیالیستی علیه مالکیت خصوصی و کار مزدوری در تمامی مراکز کار و تولید و زیست اجتماعی است. این حزب با این خط مشی سوسیال رفرمیستی متناقض بطور واقعی از همان آغاز محکوم به شکست بود. این شکست هیچ ربطی به کمونیست بودن یا حزب کمونیست ایران بودن سازمان عبدالله مهتدی نداشته است. منصور حکمت و اطرافیان ده سال پیش در حالی که این بن بست را بطور عینی مشاهده می کردند بدون داشتن هیچ درکی از ریشه های واقعی شکست، بدون هیچ نقد کمونیستی بر واقعیت سوسیال رفرمیستی کارکردهای سیاسی خود چاره کار را ترك حزب و تشکیل محفلی از شخصیتها!! و تلاش بیهوده برای جلب مشتریان سیاسی از طریق تبلیغات مدیائی حول نام و نشان تشکیلات یا اسم و رسم شخصیتها یافتند. شاید فراکسیون سابق "کمونیسم کارگری"، منشعبین بعدی این فراکسیون، جناح امروزین عبدالله مهتدی و بالاخره گروه مخالف وی و مدافعان موجودیت تاکنونی حزب کمونیست ایران ادعا کنند یا حتماً ادعا می کنند که دیکتاتوری فاشیستی و سربوگر رژیم اسلامی و بویژه اشغال نظامی کردستان توسط ارتش فاشیستی این رژیم مانع پیروزی هر نوع تلاش کمونیستها برای سازمان دادن تعرض کمونیستی توده های کارگر کرد و غیر کرد علیه مالکیت خصوصی و کار مزدوری در کردستان یا جای دیگر بوده است. آنان بطور حتم مدعی می شوند که متشکل ساختن توده های کارگر برای رفع مالکیت خصوصی بر مراکز کار و تولید و برنامه ریزی شورائی و سوسیالیستی این مراکز توسط کارگران امکان پذیر نبوده است. در مورد تأثیر فشار سهمگین دیکتاتوری عریان فاشیستی در کند کردن کار کمونیستها برای سازمان دادن جنبش لغو کار مزدوری طبقه کارگر جای تردیدی نیست اما آنچه جریانات چپ را از پیگیری يك خط مشی عملی کمونیستی برای سازمان دادن جنبش طبقه کارگر بر محور مبارزه برای لغو کار مزدوری باز داشته است اساساً نه دیکتاتوری و سرکوب دولتها که نگاه سوسیال رفرمیستی این گروهها به مبارزه طبقاتی میان توده های کارگر و بورژوازی است. این واقعیت بسیار تلخی است که موجودیت و کارکرد اکثریت قریب به اتفاق جریانات چپ جهانی از زمان اترناسیونال دوم تا امروز با آن قابل تعریف است. کمونیسم و رهبری و سازماندهی واقعی جنبش کمونیستی طبقه کارگر از کارنامه حیات سیاسی چپ خط خورده است و جای آن را در بهترین حالت مشاجره و جنگ و ستیز مسلکی با رژیم سیاسی حاکم، مقادیری مطالبات رفرمیستی و دموکراتیک بعلاوه مشتی عبارت بافیهای خشک و خالی مکتبی پیرامون کمونیسم پر نموده است. کمی دقیق تر و صریحتر صحبت کنیم. اگر از رهبران این یا آن جریان چپ دنیا و بطور مثال از سرکردگان حزب کمونیست ایران یا حزب کمونیست کارگری و هر گرایش یا گروه مشابه اینها بپرسیم که به چه دلیل شما خود را فعال کمونیست جنبش کارگری و یا حزب خویش را يك تشکیلات کمونیستی در رابطه با طبقه کارگر ایران و دنیا معرفی می کنید؟ احتمالاً و البته در بهترین حالت جواب خواهند داد که ما خواهان جایگزینی سرمایه داری توسط سوسیالیسم هستیم. حال اگر از این رهبران؟! سؤال شود که شما با این باور خود در عمل و در عرصه مبارزه میان طبقات اساسی جامعه چه می کنید؟ یا به بیان ساده تر ترجمه عملی کمونیست بودن و ملاک عینی مبارزه جاری شما برای نابودی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم چیست؟ بطور قطع پاسخی ندارند جز اینکه بر چند فرمول آشنای زیر انگشت گذارند.

– از مردم دعوت می کنند که رژیم سیاسی حاکم را سرنگون نمایند.

– از کارگران می خواهند که برای مطالبات صنفی خویش مبارزه کنند.

چپ سواى اين دو مسأله، نکته سومى را نيز بعنوان شاهد جدى مدعاى دخالتگرى كمونيستى خویش در پيكار ميان طبقات مطرح خواهد كرد و آن اينكه در مطبوعات خویش همه جا از كمونيسم و سوسياليسم و انقلاب و نابودى سرمايه دارى سخن به ميان مى آورد. اينها تمامى آن چيزى است كه چپ موجود به اعتبار آنها خود را فعال كمونيست جنبش كارگرى معرفى مى نمايد. حال اين پرسش بطور بسيار اساسى مطرح است كه راستى راستى كل اين ادعاها و كاركردها مشروط به اينكه همگى بدون هيچ كم و كاست صحت هم داشته باشند چه ربط واقعى به جريان مبارزه سوسياليستى طبقه كارگر عليه سرمايه دارى پيدا مى كند و چه پاسخى به الزامات سازماندهى و رهبرى اين جنبش مى دهد؟! چپ در برابر اين پرسش عملاً بر اين باور پاى مى فشارد كه سرنگونى دولت موجود و شركت "توده مردم" در جنبش سرنگونى رژيم كلید حل همه مسائل است. پس از تحقق سرنگونى است كه مى توان به سازمان دادن كارگران براى سوسياليسم اقدام نمود.

مستقل از اينكه جريانات عديده چپ موجود در سطح بين المللى حرفه‌اى خویش را چگونه فرموله كنند نكاتى كه در چند سطر بالا بطور فشرده مطرح گرديد عصاره و درونمايه واقعى نگرش رايكالترين بخشهاى چپ كنونى را تعيين ميكند و درست از لابلای همین فرمولبنديها يا همین سوگندهاى غليظ و شديد وفادارى به كمونيسم و آرمان سوسياليستى پرولتارياست كه دم خروس با تمامى زرق و برق خيره كننده اش از لای عباى چپ سوسيال رفرميست مدعى كمونيسم يا كمونيسم كارگرى بيرون ميزند و همه پته ها را بر روى آب مى اندازد. اينها همه بيانگر آن است كه ماترياليسم تاريخى ماركس قرنى است در حافظه و ساختار اندیشه "ماركسيستها" زير ميليونها خروار تحريفات وهن آلود سوسيال بورژوائى مسخ و دفن گرديده است. انقلاب سوسياليستى در نگاه ماترياليسم تاريخى، انقلاب طبقه كارگر عليه سرمايه دارى است. جنبش پرچمدار و عهده دار پيروى اين انقلاب جنبش كارگرى است. تن اين جنبش توده هاى وسيع طبقه كارگر و سر آن بدیل كمونيستى اين طبقه در مقابل عينيت موجود كاپيتاليسمى است. اين آخرى دقيقاً همان چيزى است كه ماركس در نقد فلسفه هگل از آن به فلسفه يا در واقع به نقد كمونيستى پرولتاريا بر سرمايه دارى ياد نموده است. ترجمه زمينى و بسيار ساده اين مطلب آن است كه جنبش كارگرى در جنگ با سرمايه دارى بايد با بدیل كنكرت و شفاف كمونيستى خود حركت كند. بدون اين بدیل ما با يك جنبش بدون سر يا صاف و ساده با طبقه كارگرى كه كله بورژوازى بر تنه آن سنگينى مى كند مواجه خواهيم بود. معنى بدیل كمونيستى پرولتاريا نيز مسأله رمزآمیزی نيست. اين بدیل تجمعى از شخصيتهاى جويابى نام و نشان با شناسنامه ساختگى كمونيست نيست. اين بدیل يك گروه مكاتبى با انگ و رنگ حزب كمونيست نيست. اين بدیل جار و جنجال كردن در باره سوسياليسم نيست. اين بدیل شعار سرنگونى سر دادن نيست. اين بدیل اتحاديه سازى و بنياد آفرينى سنديكاليستى نيست. اين بدیل تبليغ نام و نشان آدمها و سازمانها نيست. اين بدیل طرح اتوپيائى رهائى انسان با جمله پردازيهاى سوسياليستى نيست. اين بدیل هيچكدام از اينها نيست. اين بدیل راه حل اقتصادى، مدنى و اجتماعى شفاف و كنكرتى است كه بايد در جنبش جارى و روزمره توده هاى طبقه كارگر موضوع پيكار اين طبقه با بورژوازى باشد. اين بدیل طرح زنده، گوياء، مادى، ملموس و رياضى طبقه كارگر كمونيست براى برنامه ريزى سوسياليستى همین جامعه موجود است كه در مبارزه طبقاتى روز به روز كارگران به يك نيروى سترگ مادى مبدل ميشود و طبقه بورژوازى را به مضاف مى كشد. بدون اين بدیل و بدون تبديل اين بدیل به يك نيروى عظيم سرنوشت جنبش كارگرى فاقد سر طبقاتى است و قادر به گسست از راه حلها و باورهاى كاپيتاليسمى نمى باشد. پرولتاريا تنها در وحدت ارگانيك با اين بدیل يعنى با سر طبقاتى خویش است كه در جبهه توفنده اعتراض كمونيستى خود عليه بردگى مزدى سنگر مى گيرد.

چپ سوسيال رفرميست مدعى كمونيسم و كمونيسم كارگرى يا عناوين مشابه قبل از هر چيز اين سر را از روى تن پرولتاريا برميدارد و اين طبقه را بصورت يك نيروى اجتماعى بدون راه حل مشخص و كنكرت كمونيستى در برابر نظام سرمايه دارى و طبقه بورژوازى خلع سلاح ميكند. چپ از اين لحاظ بى كم و كاست بر مسند هميارى و همدستى بورژوازى مى نشيند. اين رشته اما سر دراز دارد. چپ با خط كشيدن بر ضرورت و اهميت آلترناتيو زنده و بالفعل سوسياليستى براى جنبش كارگرى خود را نيز يا در منجلاب نمايندگى صاف و ساده اصلاح طلبى كاپيتاليسمى غرق مى سازد و يا به يك نيروى منزوى بى خاصيت حراف، بى عمل، نق نق كن، كاسبكار و پرمدعا تنزل مى دهد. نيروئى كه قرار نيست عملاً جنبش كارگرى را حول يك راه حل زنده ملموس كمونيستى براى محو بردگى مزدى بسيج كند و اساساً طرح چنين بدیل و راه حل مشخصى را چپ روانه و نادرست مى خواند هيچ حرفى هم با طبقه كارگر ندارد جز اينكه با عبارات زنده باد و مرده باد يا سرنگون باد و برقرار باد براى خودش رجز خوانى نمايد و با مشتى عبارت پردازى در باره كمونيسم براى خود هويت دست و پا كند. چپ در همین راستا سازمان منزوى بى دورنما و فاقد راه حل خود را قائم مقام جنبش كمونيستى كارگران مى سازد و از طبقه كارگرى كه بر محور مبارزه مستقيم سوسياليستى عليه سرمايه دارى سازمان داده نشده و هيچ آلترناتيو اقتصادى، مدنى و اجتماعى كمونيستى را موضوع مبارزه خود عليه بورژوازى نساخته است مى خواهد كه تجمع منزوى وى را بر جاي دولت موجود بورژوازى بر اريكه قدرت بنشاند. چپ بدین ترتيب جنبش كارگرى را قبض روح مى كند. به الزامات رشد و بالندگى و بلوغ سوسياليستى اين جنبش هيچ پاسخى نمى دهد. هيچ بدیل واقعى سوسياليستى در برابرش باز نمى گشايد. تعرض كمونيستى عليه سرمايه دارى در دستور كار طبقه كارگر قرار نيمدهد. از طرح مطالبات متناظر بر سمتگيرى كمونيستى جنبش كارگرى سخت ابا، مى ووزد. از بسيج توده هاى كارگر براى تكيه بر قدرت شورائى خویش و سنگر گرفتن شوراهاى كارگرى حول بدیل مشخص سوسياليستى و راه اندازى يك جنگ راستين مابين دو بدیل كنكرت بردگى مزدى از يكسو و سوسياليسم از سوى ديگر بطور رقت

باری فرار می کند. دعوت از طبقه کارگر برای لگد زدن به مالکیت خصوصی کاپیتالیستی و ابراز آمادگی شورائی برای برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی را چپ روی نابخشودنی تلقی میکند. فراخوان به کارگران برای رفع مالکیت خصوصی بر مراکز کار و تولید و برنامه ریزی شورائی و سوسیالیستی تولید و کار اجتماعی، تسخیر و توزیع رایگان اماکن مسکونی موجود، تبدیل فروشگاهها به مراکز توزیع رایگان، امتناع از پرداخت اجاره بها، و بهای آب و برق و اعمال قدرت شورائی کارگران در همه مواردی از این دست را کفر محض می خواند. چپ تمامی این مطالبات، تعرضات و انتظارات و جهتگیریها را برای جنبش کارگری قدغن می کند. تمکین به استثمار و بیحقوقی و تمامی مصائب سرمایه داری همراه با جار و جنجال شعار سرنگونی یا لفظ بازی در باره سوسیالیسم تنها چیزی است که گروههای چپ در يك مراوده مدیائی و کنترل از راه دور تحویل کارگران میدهند. جنبش کارگری در شعاع کارکردهای چپ به پیکر بدون سری تبدیل میشود که بورژوازی سرگندیده خود را بر آن سنگین میسازد. جنبش سوسیالیستی از نطفه بندی، بالیدن و بلوغ فرو میماند و رفرمیسم یا در بهترین حالت رفرمیسم میلیتانت قهرآمیز جای آن را پر می کند.

حزب آقای مهتدی در تمامی طول بیست سال موجودیت سیاسی اش همسان مولود ناقص الخلقه دهه دوم حیات خود و همسان اکثریت غالب گروههای چپ دنیا با جنبش کارگری چنین کرده است. بر راهی رفته است که سرانجامش از آغاز معلوم بوده است. راهی که مطلقاً راه سوسیالیسم کارگری و مارکسی نبوده است. راه رفرمیسم و سرنگونی طلبی رفرمیستی غیرکمونیستی، راهی فاقد دورنما و سرانجام برای جنبش کارگری، راهی که با راه واقعی سازمانیابی و رشد و کسب آمادگی پرولتاریا برای جایگزینی سرمایه داری توسط سازمان شورائی کار و مدنیت کمونیستی تفاوت اساسی و ماهوی داشته است. راهی که انتهایش بن بست، سرخوردگی و ورشکستگی بوده است. شکست چپ موجود در سراسر دنیا شکست این خط مشی سوسیال رفرمیستی است. این شکست هیچ ربطی به کمونیسم و جنبش کمونیستی طبقه کارگر ندارد. آقای مهتدی بیهوده تلاش میکند تا بار شکست حزبش را بر کرده "کمونیست" بودن یا "حزب کمونیست ایران" بودن آن بیاندازد. مخالفان آقای مهتدی نیز سخت اشتباه می کنند که فکر می کنند سازمانشان واقعاً حزب کمونیست طبقه کارگر است. آنان باید بدانند که تمامی اختلافاتشان با مهتدی به هر حال در خارج از مرزهای واقعی جنبش سوسیالیستی پرولتاریا، در برهوت سوسیال رفرمیسم و در فاصله میان راست و چپ رفرم طلبی میلیتانت یا مسالمت آمیز بورژوائی قرار دارد.

۲. چرا آقای مهتدی پس از ۲۰ سال فعالیت در حساس ترین ارگانهای رهبری حزبش امروز به طرح این مطالب اقدام می کند؟ چرا امروز از شکست "پروژه حزب کمونیست ایران"، از شکست کمونیست بودن و حزب کمونیست ایران بودن آن سخن می راند. بعلاوه چرا وی معتقد است که با کنار نهادن نام کمونیسم و حزب کمونیست ایران بودن بن بستیهای سیاسی سازمانش یکسره در هم شکسته می شود؟

پاسخ این سؤال را احتمالاً همگان می دانند و توضیح آن هیچ چیز تازه ای برای هیچکس نخواهد بود. بحران بدون راه حل جمهوری اسلامی یا به بیان واضحتر بحران اقتصادی و سیاسی لاینحل سرمایه داری ایران پدیده شناخته شده ای است که هر چه از عمرش می گذرد وخیم و تر و ناگشودناگشودنی تر می گردد. بخش بسیار وسیعی از طبقه بورژوازی ایران با حمایت کل بورژوازی جهانی چهار اسبه برای ممکن ساختن فرار ناممکن سرمایه داری ایران و حاکمیت اسلامی آن از بحران تقلا می کنند. آلترناتیو این بخش جار و جنجال همه نوعی پیرامون اصلاحات و قانونیت و مدنیت کاپیتالیستی است. بورژوازی تاریخاً و به حکم موجودیت فرتوت تاریخی اش طبقه ای مردم فریب و لاجرم خودفریب است. این بخش از طبقه بورژوازی ایران اسیر این توهم مسموم خویش است که گویا قادر است با جار و جنجال کردن اصلاح طلبی از حدت و شدت بحران اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری بکاهد. این گرایش و گرایشات همزمان با اغتنام فرصت می کوشند تا موقعیت خویش را در دولت و در برنامه ریزی و اجرای نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه هر چه بیشتر توسعه دهند و تثبیت کنند. آقای مهتدی نیز از همین جماعت بورژوازی ایران است. او نیز احساس میکند که می تواند نوعی در قدرت سیاسی سرمایه و در برنامه ریزی و اجرای نظم تولیدی و سیاسی سرمایه داری شریک شود. حل کاپیتالیستی مسأله کرد کلید این معضل آقای مهتدی است. او الگوی طالبانی و بارزانی را نیز در پیش روی دارد. الگوئی که ایشان همواره از مدافعان آن بوده اند و حتی سرسپردگی این الگو به هارترین و درنده ترین بخش بورژوازی جهانی را نیز در شعاع قداستی که داراست!! شایسته اغماض و توجیه میدانسته اند. عبدالله مهتدی تشکیل يك خودمختاری احتمالی منطبق با مدنیت خاتمی را که در عین حال بازوی تقویت ناسیونالیسم کرد در سایر مناطق کردنشین باشد پدیده قابل حصولی ارزیابی میکنند. اما این آرمان سترگ ملی! حتی در صورت قابل حصول بودن در همان نخستین گام نیازمند پوشیدن خلعت مدنیت گرانی و دور انداختن بازوبند دست و پاگیر کمونیسم است. باید نام کمونیسم و حزب کمونیست ایران را که واقعاً هم برای آقای مهتدی بی مسمی است به گوشه ای پرتاب کرد و تمامی موانع جلوس در بزم هم مسلکان مصلح قانونیت گرا را از سر راه برداشت.

آنچه مهتدی امروز می گوید نسبت به حرفهای گذشته اش تازگی چندانی ندارد. آنان که نوشته های وی پیرامون تشکیلات توده ای طبقه کارگر را خوانده اند باید حرفهای امروز وی را هم در لابلای همان سطور می خواندند. اگر آنان چنین می کردند به احتمال زیاد کومله می توانست وضعیت امروزش را تجربه نکند.

ناصر پایدار